فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc211179293)

[وجه سوم در پاسخ به سؤال دوم 3](#_Toc211179294)

[چند نکته 3](#_Toc211179295)

[نکته اول 3](#_Toc211179296)

[نکته دوم 4](#_Toc211179297)

[بحث دوم در مقام ترکیبات آیه 5](#_Toc211179298)

[احتمال دوم 6](#_Toc211179299)

[احتمال سوم 7](#_Toc211179300)

[مقدمه 7](#_Toc211179301)

[احتمال چهارم 8](#_Toc211179302)

[خلاصه بحث 8](#_Toc211179303)

[نکته 8](#_Toc211179304)

**موضوع: مبحث نگاه /اخـتـلاط/**

# پیشگفتار

پس از آنکه در حدود هشت بحث مفردات آیه را بررسی کردیم به بررسی مدلول جمله‌ها پرداختیم.

اولین مبحث در اینجا در زمینه **﴿فَیَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** بود که آیا این یک حکم مستقل است که یک احتمال بود، یا این در مقام بیان هدف و غرض و متمم همان حکم سابق است.

گفتیم احتمال اول این بود که این حکم مستقل باشد بنابر قرائت **﴿فَیَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** که درست نبود.

و احتمال دوم این بود که فاء سببیت است و متمم قبل است و جمله مستقل یا حکم و انشاء مستقلی نیست بلکه ادامه قبل است با فاء سببیت، سببیت خضوع برای طمع را بیان می‌کند. گفتیم این احتمال دوم ظاهر است.

بنابر احتمال دوم این سؤال مطرح می‌شود که این جمله در مقام بیان یک قیدی مربوط به جمله قبل است یا حکمت یا علت است؟

یک احتمال این بود که **﴿فَیَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾**، این قیدی است برای آن امر قبل و بیش از این چیزی را افاده نمی‌کند.

احتمال دوم این بود که اینجا **﴿فَیَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾** در بیان علت و حکمت است منتهی در حد حکمت، گفتیم یطمعَ هم نیست، فَیَطْمَعَ است، یعنی ترتب طمع بر خضوع، حکمتی است. وجه اینکه حکمت باشد که این احتمال دوم در پاسخ به پرسش دوم است این است که ادات تعلیق اینجا وجود ندارد، فاء هم که فقط سببیت مقدم بر مؤخر را افاده می‌کند نه آن سببیت به معنای علیت را، از این رو است که چون ادات علیت اینجا وجود ندارد، آنکه ما می‌توانیم به آن اطمینان داشته باشیم این است که حکمتی است.

واقعاً فضا، فضایی است که نشان می‌دهد، این فَیَطْمَعَ (نه یطمَعَ) ترتب طمع، بر آن خضوع دخالتی در آن جعل دارد، منتهی چون ادات تعلیل نیست، از این جهت نمی‌توانیم اصالة العلیه در مقام شک بین حکمت و علیت را جاری کنیم. آنکه قدر متیقن است این است که یک حکمتی است.

این که لَا تَخْضَعْنَ جعل و انشاء شد، حکمی دارد و یکی از حکمت‌ها این است که اینجا ذکر شده است که بر انگیختن طمع است، ترتب طمع بر آن خضوع در قول است.

این احتمال دوم است که وجه آن همین است ما گرچه استظهار کردیم فَیَطْمَعَ نوعی در مسئله قبل دخالت دارد، اما یطمع نه، فیطمع ترتب طمع بر قبل دخالت دارد بر آن امر قبل و جعل و انشاء حکم قبل.

اما قدر متیقن آن این است که حکمتی است و طبعاً حکمت اندازه و ارزش خود را دارد، گرچه در باب حکمت در آن دوازده نوعی که برای آن ذکر کردیم، قائل به اثر هستیم.

در دیدگاه‌های متعارف این است که حکمت، به علت خیلی فاصله دارد، در آن دیدگاهی که در کلمات مرحوم داماد بود است و حضرت آقای زنجانی توسعه‌ای دادند و ما هم خیلی در آن توسع قائل شدیم، ارزش‌هایی دارد، بیش از تلقی سابق، ولی در هر صورت علت نیست که العلة تعمم و تخصص نیست.

بنابر این وجه دوم این است که قدر متیقن این است که ادات تعلیل نداریم که در آن اصالة العلیه جاری بکنیم.

# وجه سوم در پاسخ به سؤال دوم

این است که بگوییم فَیَطْمَع یعنی ترتب الطمع علی الخضوع دخالت در انشاء و جعل سابق دارد و در مرتبه علیت برای آن است نه اینکه یک قیدی باشد و آن هم نه در حد حکمت، بلکه در مقام علت است.

اگر این احتمال سوم باشد، این‌جور باید تقریر کرد؛ فَیَطْمَع در مقام بیان علت است و به منزلة علت است، آن وقت قاعده‌ای اینجا به دست می‌آید، همان چه که در **﴿لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولَیٰ﴾** گفتیم با یک شکلی واضح‌تر و بیان مصداق قول، آنجا در فعل است، اینجا در قول است، دیده می‌شود. در واقع روح آیه این می‌شود که ما یثیر الشهوه یا ما یترتب علیه التحریک و التهییج الشهوانی، محرمٌ. مصداق آن خضوع است که خطاب شده است **﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾**. این وجه احتمال سوم است که علیت بگوییم.

# چند نکته

این را سابق ما مستبعد ندانستیم که علیت را اینجا قائل بشویم

## نکته اول

این که درست است که فاء سببیت بر خلاف ادات علیت فقط می‌گوید قبل علت بعد است، علت وجودی بعد است، این درست است توضیح دادیم اگر گفت لاتشرب الخمر لانه مسکر، این مسکریت، مدخول ادات علیت، علت جعل قبل می‌شود.

فاء به عکس آن را می‌گوید، قبلی علت بعدی است. **﴿وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾**[[1]](#footnote-1)، ترکیب نحوی این هم همین‌طور است. این رکون به ظالم موجب عقاب و مس نار است، عذاب در دوزخ و آن عالم یا در برزخ که بعضی اینطور گفته‌اند.

این درست است، این فرع وجود دارد، ولی باید به این نکته دقت کرد که این سببیتی که در این جمله‌ها آمده است، سببیت وجودی است، سببیت خارجی است، می‌گوید این در خارج علت وقوع بعد است. رکون به ظالم علت برای عذاب می‌شود.

خضود در قول و عشوه‌گری در سخن، در عالم عین و واقع موجب طمع و برانگیخته شدن شهوت و تهییج می‌شود این در خارج اینطور است.

یا آیه **﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾**[[2]](#footnote-2)، آنجا هم همین تعبیر است، می‌گوید سب شما موجب می‌شود که آن‌ها هم مقابله‌به‌مثل بکنند.

از این ترکیب هر جا باشد، فاء که وسط دو جمله می‌آید، قبلی علت بعدی است، علت خارجی است، علیت واقعی و تکوینی خارجی است.

اما تأثیر قبل در بعد را با فاء می‌رساند و این وقتی در جمله‌ای بیاید و مربوط به عالم انشاء باشد بعید نیست که خود این فاء سببیت که علیت قبل مابعد را می‌رساند، خود آن می‌گوید علت انشاء این است، در یک جایی انشاء نیست، مثل همان و**﴿َلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾**، اینجا فقط متمحض در بیان علیت حقیقی و واقعی است، می‌گوید این کار شما موجب عذاب الهی خواهد شد.

اما آنجا که مدخول فاء سببیت یک امر اختیاری مکلف است و فاء سببیت روی آن وارد شده است؛ ولو اینکه فا می‌گوید قبل علت بعد است ولی چون بعدی غیر از **﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾** است، یسب الله است. یا در همین جا فَیَطْمَعَ است، یعنی آن امر آن‌طوری است که در دست مکلف است بعید نیست که بگوییم این شاهدی می‌شود که فَیَطْمَع و فیسب الله، ولو معلول خارجی آن قبل است ولی علت در مقام تشریع و جعل است. این شاهد است، دلیل نیست، برای اینکه تفاوت آن مواردی که فاء سببیت روی یک امر خارج از اختیار در آمده است با آنجا که روی امری آمده است که در اختیار هست، این تفاوت موجب می‌شود که اینجا راه را برای اینکه بگوییم دومی تأثیرگذار در اولی است باز بکند.

## نکته دوم

این است که قرائن لبی و شواهد و قرائن حالیه اقتضاء می‌کند که این دریافت ما قوی بشود، اینکه این دومی نه فقط حکمت است بلکه علت است برای اینکه در مقام روابط زن و مرد و آن فضایی که در قرآن ترسیم شده است و بعد در سنت استمرار پیدا کرده است، فضایی است که می‌دانیم مسئله عمده‌ترین نکته در این روابط و اساس مسائل، آن هیجانات غیرعادی میان انسان و دیگران.

این چیزی نیست که بگوییم در حد یک حکمت است و بگوییم علل دیگری هم وجود دارد و باید آن‌ها را دخالت داد.

از این روست که یک اشعاری در فاء به اضافه قرائن لبیه، بعید نیست که علیت را تقویت بکند. الان من جازم به مسئله نیستم ولی شبه اطمینانی دارم.

آنجا هم که می‌فرماید **﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾**، آنجا ظاهرش این است که این مقابل به مثل آن‌ها موجب شده است که آنجا سب نکنید و الا آن‌ها مستحق سب هستند، یعنی همین علت جعل شده است. این ترکیب بعید نیست که ترکیبی باشد در مواردی که آن مدخول فاء امر اختیاری است، بگوییم علت است.

حتی آنجا که امر اختیاری نیست، علت است، آنجا که **﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾**، آن مس است که عذاب را دیده است و برای لطف و رحمت خدا این حکم را قرار داده است که به آنجا نرسیم.

جایی که در اختیار ما باشد آن امر اختیاری که اثارة الشهوه یا ترتب التهییج علی خضوع است علت شده است.

اگر کسی این قرائن را پذیرفت که بگوید این ترکیب ذاتا یک جوری افاده علیت می‌کند. یا به عبارت دیگر بگوید که فاء یک ظهوری در علیت دارد به همین ترتیبی که عرض کردم با تفریق و جداسازی آن علیت خارجی با علیت در مقام جعل، بگوید این ظهور در علیت دارد و این کمتر از ادات علت نیست. (جان کلام این است)

کسی بگوید این ترکیب، کمتر از آن ادات علیت نیست؛ یک بار می‌گوید لا تشرب الخمر، لانّه مسکر، یک بار می‌گوید لا تشرب الخمر، فتسکر، می‌خواهیم بگوییم این بگوید لا تشرب الخمر لانّه مسکر، چطور می‌گویید اصل علیت این مسکر هست،

حالا اگر ترکیب را از نظر ادبی تغییر داد، لا تشرب الخمر فتسکر، نخور که مست می‌شوی، این بر آن مترتب می‌شود می‌خواهد بگوید موضوع این فتسکر است. آن اصل قصه است.

با این قرائنی که گفتیم مقداری نزدیک‌تر شدیم؛ مدعایی که می‌تواند احتمال سوم تقویت بشود مقداری مورد ترجیح قرار بگیرد، این است که بگوییم این ترکیب لاتشرب فتسکر، با فاء سببیت که ابتدا به ذهن می‌آید علیت قبل به بعد را فاء می‌گوید ولی در مقام جعل و انشاء و قرارداد، این ترکیب افاده می‌کند که دومی آن نقطه اصلی نظر من است که بر اولی سایه انداخته افکنده است و آن را درست کرده است. این در حد ادات علیت است و اصل هم علیت است.

بین حکمت و علت باید انتخاب کنید، اگر علت شد، احتمال سوم شد، در واقع یک قاعده کلی است، کل فعل یثیر الشهوه یا یوجب التهییج الشهوانی یا یترتب علیه التهییج، هذا محرمٌ یک مصداق آن لَا تَخْضَعْنَ است. این بعید نیست که اینطور باشد.

اگر نه، آن حکمت است.

اینکه بگوییم آن متمم و قید است، این خیلی بعید است.

این بحث اول در ترکیبات آیه در راجع به فَیَطْمَعَ الذی، بحث بسیار مهم بود، دو سؤال که به هر دو پاسخ دادیم.

# بحث دوم در مقام ترکیبات آیه

در این فَیَطْمَعَ است اما از یک منظر دیگر و آن اینکه گفتیم این آیه یک حکم قطعی دارد که عبارت است خطاب **﴿لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ﴾**، خطاب به زن‌ها که ظهور در حرمت دارد.

یک حکم دیگری ممکن بود ادعا شود از آن استفاده می‌شود که در بحث قبل گفتیم که اگر این احتمال اخیر را بپذیریم، حکم دوم یک قاعده کلی بود که کلما یثیر الشهوه یوجب التهییج، فهو محرمٌ

اما در فَیَطْمَعَ یک سؤال دیگری است که آیا اینجا غیر از این دو حکم، آیا حکم سومی هم وجود دارد یا خیر؟ آن حکم سوم مربوط به خود طمع است که این دیگر فعل آن ظن نیست که خضوع باشد، به عنوان یک مصداق باشد و اثاره الشهوه باشد به عنوان یک قاعده

بلکه این یک فعل مرد و طرف مقابل است، یَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ، این طمع چه جایگاهی دارد، فقط برای تکمیل یا ارائه آن حکمت یا علت ذکر شده است، همین اندازه؟

پس این آیه حداکثر دو حکم دارد؛ یک حکم خاص، یکی هم قاعده عامه که هر دو مربوط به زن است.

یا اینکه در طمع هم یک حکمی و نگاهی به جعل وجود دارد

اگر این احتمال دوم باشد آن وقت در آیه سه حکم آمده است

۱- لَا تَخْضَعْنَ

۲- لا تفعل ما یثیر الشهو

این دو خطاب به زن است یکی هم خطاب به مرد است؛ لا تطمع نگاه شهوت‌آلود نکن و نگاه یا استماع آن امور شهوانی نکن. این هم اینجا می‌شود استفاده کرد یا خیر؟

برای طمع سه معنا ذکر شده است که قدر متیقن آن بود که یک نوع تمایل قوی به جنس مقابل و تمایل شهوت‌آلود به جنس مخالف است.

این بحث دوم بود که طمع اینجا محکوم به حکمی است به نحو التزامی، کنایی

# احتمال دوم

یک احتمال هم این است که گفته شود این در مقام بیان حکمی برای طمع نیست، آیه در مقام بیان حکم برای فعل مراه است که خضوع بِالْقَوْلِ است و حداکثر با آن قاعده‌های عامه، اثاره الهیجانات الشهوانیه است. این در مقام این است.

اما آن طمعی که از آن حاصل می‌شود، این امر اختیاری است؟ غیر اختیاری است؟ مذموم است؟ ممدوح است؟ کار به اینها ندارد این یک احتمال است که کسی به این حد بگوید.

این احتمال ممکن است تضعیف بشود، به این که می‌گوید این حکم سابق معلول ترتب این امر بعد است، این نهی بخواهد معلول ترتب امر بعد باشد، خود آن امر که مترتب می‌شود آن اصل است، نمی‌شود گفت آن هیچ مذمومیتی در آن نیست، ولی منشأ شده است نهی اینجا بیاید.

با این قرینه می‌شود احتمال دوم که می‌گوییم به دلالت التزامی‌ای اقتضاء و دلالت خاصی، مذمومیت طمع اینجا استفاده می‌شود که طمع شهوانی یک چیز مناسبی نیست، مذموم است، محرم نمی‌گوییم. احتمال دوم این است که نوعی مذمومیتی در طمع وجود دارد، مثل اینکه آنجا در همه ترکیب‌ها این‌جور است وقتی می‌فرماید **﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾** آنجا معلوم است که سب آن‌ها یک مذمومیت دارد، حتی اگر تکلیف هم نگوییم، یک نوع قبحی در مدخول فاء سببیت در اینجا که قبل آن نهی باشد به نظر می‌آید استفاده می‌شود، لذا بگوییم در مقام آن هیچ چیزی نیست، این را نمی‌شود گفت، آن خیلی احتمال ضعیفی است.

احتمال دوم این است که یک نوع مذمومیتی در آن وجود دارد، مذمومیت عامی که ممکن است غیر اختیاری هم باشد. تمسکم النار، یک مفسده و مذمومیت در آن هست.

امر ناپسندی بوده است، اینکه در احتمال دوم بگوییم در همین حد می‌گویند، یعنی همان ناپسندی یا منقصت و مفسده‌ای که در آن هست افاده می‌کند.

ظاهراً این ظهور دارد و بحثی نیست، وقتی که در **﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾**، معلوم است مس نار یک امر ناخوشایندی است، ناخوشایند به معنا عام.

# احتمال سوم

## مقدمه

بگوییم مدخول فاء یک بار امر غیر اختیاری است، آن امر غیر اختیاری ناخوشایند است موجب ألم هست، مفسده در آن هست که همان ابتلای به عذاب الهی است

اما آن فعل اختیاری کسی است، مثل یسب الله عدواً بغیر علم، فعل شخص است که سب خدا می‌کند، وقتی فعل اختیاری شد، آن منقصت و مفسده‌ای که به معنای عام بود، در فعل اختیاری لااقل مبدل به یک مذمومیت تشریعی می‌شود که یک کراهتی حداقل در آن هست، می‌گوید تو به دشمنان دشنام نده، به خاطر اینکه آن‌ها هم مقابله‌به‌مثل می‌کنند و به خدا دشنام می‌دهند، این دشنامی که فعل اختیاری آن‌ها است، منقصت را مبدل به این می‌کند که یک امری است که ناپسند است.

ناپسندی فی‌الجمله که حداقل آن کراهت است در آن وجود دارد. به نظرم این احتمال سوم قابل قبول است. **﴿فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾** چون ربطی به من ندارد، فقط آن منقصت و ناخوشایندی و ألم است. اما وقتی یسب الله می‌شود یا اینجا فَیَطْمَعَ می‌شود که طمع و سب یک امری اختیاری است، یا لااقل گاهی می‌تواند اختیاری باشد، چون طمع گاهی ممکن است غیر اختیاری باشد اما خیلی وقت‌ها اختیاری است و شاهد آن این است که **﴿فَیَطْمَعَ الذی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾**، مرض اینجا که غیر اختیاری نیست، مرض اکتسابی است، معلوم می‌شود که طمع اکتسابی هم اینجا مقصود است. شاهدش این است، فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ مهم است.

# احتمال چهارم

این است که کسی بگوید این منقصت که امر عامی است و در احتمال دوم بود، اینجا تبدیل به مذمومیت می‌شود که امر سوم بود و به مناسبات حکم و موضوع و خود آن نهی‌ای که سابق آمده است، اینها قرینه می‌شود بر این که آن مدخول فاء است آن هم مثل قبل منهی است، این چهارمی ‌یک مقدار چیز بیشتری می‌خواهد

ولی مناسب حکم و موضوع و قرائن داخلی و خارجی اقتضاء بکند مذمومیت آن در حد منهی بودن به نحو تحریمی است.

اگر این سه یا چهار را بپذیریم آن وقت آیه سه حکم را بیان می‌کند. این حاصل دو جلسه است.

# خلاصه بحث

۱- آیه لَا تَخْضَعْنَ دارد.

۲- لا تثرن الشهوات خطاب به زن‌ها

۳-یکی هم خطاب به مردها دارد که تطمعوا، یعنی در مقام التذاذات شهوانی برنیایید.

ملاک ترتب و طمع بود، ولی اینکه خود طمع برای آن طرف، حرام باشد، نه! ممکن است این ترتب و طمع که مکروه است، موجب شده است یک حکم تحریمی برای اینطور بگذارد، برای احتیاط در آن ملاک‌ها، ملازمه عقلی اینجا نیست.

ممکن است شارع یک حکم تحریمی برای موضوعی قرار بدهد که می‌خواهد فرد دائم مبتلای به یک مکروهی نشود که خود آن امر مکروه است ولی چون مکروه شدید بوده است احتیاط می‌کند می‌گوید این را انجام ندهید که مستمراً در آن امر مکروه قرار نگیرید، عقلا ممکن است که احتمال سوم را بگوییم ولی آن عرفی به نظر می‌آید احتمال چهارم اقوا باشد.

این هم دو بحثی که عرض کردیم

۱- که یک بار می‌گوییم فَیَطْمَعَ افاده آن قانون کلی می‌کند می‌گوییم در مقام علیت است و بیان علت است

۲- و یک بار هم می‌گوییم افاده حکم دیگر نسبت به مردها می‌کند که طمع را مذموم می‌شمارد.

# نکته

اگر فاء را عاطفه بگیریم، معلوم است یک حکم را به دلالت مطابقی حکم را تطمعوا را بیان می‌کند. اما همه اینها بر فرض این است که فاء را عاطفه نگیریم، سببیت بگیریم، باز گفته می‌شود اینجا یک لا تطمعوا وجود دارد.

۱- اینجا یک لَا تَخْضَعْنَ وجود دارد

۲- لا تثرن الشهوه

۳- یکی هم لا تطمعوا است.

1. - سوره هود، آیه 113 [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره انعام، آیه 108 [↑](#footnote-ref-2)